

کاربرد ساختار جمع برای مدلول مثنی در عربی قرآنی و پاسخ به شبهات مربوطه با تکیه بر دستور تطبیقی زبان‌های سامی

محمدسعید بیلکار^۱، محمدرضا شاهرودی^۲، احمد پاکتچی^۳، منصور پهلوان^۴

(تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۰/۱۱/۳ - تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۱/۵/۳)

چکیده

نقدهای مخالفان به قرآن از دیرباز به صورت‌های مختلف طرح، و متقابلاً با جواب دانشمندان مسلمان روبه‌رو شده‌است. در این میان، ساختارهای ادبی قرآن، حجم بسیاری از شبهات را به خود اختصاص داده که از این شبهات، برخی مرتبط با استعمال ساختار جمع برای مدلول مثنی است. «بازگرداندن ضمیر جمع به مرجع مثنی» در آیات ۱۸ حج و ۹ حجرات؛ همچنین «آوردن واژه جمع به جای مثنی» در آیات ۴ تحریم و ۳۸ مائده اهم شبهات مطرح شده در این باره است. مقاله پیش‌رو در صدد پاسخ به شبهات فوق برآمده و نیز به دنبال این است که در چه موضعی ساختار جمع برای مدلول مثنی در قرآن به کار رفته و چه تحلیلی برای این کاربردها از منظر زبان‌شناسی می‌توان ارائه کرد؟ علاوه بر پاسخ نحوین سنتی از جمله «کراهت اضافه دو واژه مثنی» که مبتنی بر آموزه‌های نحوی و بلاغی است، این شبهات از منظر دستور تطبیقی زبان‌های سامی نیز قابل نقد و پاسخ‌گویی‌اند. چه اینکه با مطالعه زبان‌های خویشاوند عربی، نظیر: عبری، سریانی و دیگر زبان‌های سامی، مشخص می‌گردد که در این زبان‌ها ساختار مثنی به عنوان یک ساختار صرفی مورد استفاده نبوده و ساختار جمع جایگزین آن شده است. در این زبان‌ها، تنها نمونه‌هایی محدود از واژگان با

۱. دانشجوی دکتری رشته علوم قرآن و حدیث دانشگاه تهران (نویسنده مسئول)؛

Email: Ms.bilkar@ut.ac.ir

Email: Mhshahroudi@ut.ac.ir

Email: Apakatchi@gmail.com

Email: Pahlevan@ut.ac.ir

۲. دانشیار گروه علوم قرآن و حدیث دانشگاه تهران؛

۳. دانشیار پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی؛

۴. استاد گروه علوم قرآن و حدیث دانشگاه تهران؛

علامت مثنی یافت می‌شوند. در آیات بسیاری از قرآن نیز، با وجود اینکه کاربرد مثنی مطابق با قواعد مربوطه صورت گرفته، با مطالعه ساختارهای منحصر به فرد مثنی، نمایان می‌شود که این ساختار در زبان عربی قرآنی، وضعیتی منعطف دارد و در برخی کاربردها همانند دیگر خویشاوندانش به سمت ساختار جمع گرایش یافته است. کاربرد ساختار جمع برای مدلول مثنی در قرآن به دسته‌های زیر قابل تقسیم است: «استفاده از فعل جمع برای مثنی»، «استفاده از ضمیر جمع برای مثنی»، «استفاده از قید مخصوص جمع برای مثنی»، «استفاده از واژه جمع برای مثنی در حالت اسمی» و «استفاده از وصف جمع برای مثنی».

واژگان کلیدی: دستور تطبیقی زبان‌های سامی، شبهات ادبی قرآن، کاربرد ساختار جمع برای مثنی، مثنی، مثنی در قرآن.



۱. طرح مسئله

قرآن کریم به عنوان اولین و مهمترین منبع برای استنباط دستور زبان عربی همواره مورد توجه نحویان و دیگر زبان‌شناسان قرار داشته‌است. در طی سالیان متمادی دانشمندان در علوم مختلف ادبی به بررسی این منبع الهی همت گماشته و ظرفیت‌ها و ظرافت‌های آن را از این جهت مورد بررسی قرار داده‌اند. از دیگر سو البته جمله‌های مخالفان به این کتاب مقدس به صورت‌های مختلف طرح، و متقابلاً با جواب دانشمندان مسلمان روبه‌رو شده است. در این میان، ساختارهای ادبی قرآن در ارتباط با دانش‌های صرف، نحو و بلاغت، حجم بسیاری از شبهات را به خود اختصاص داده‌اند. در دو قرن اخیر، با ظهور جریان‌های تبشیری از یک سو و تحقیقات استشرافی از سوی دیگر، شبهات وارده به ساختارهای ادبی قرآن در ساحتی نو و به شکلی متفاوت مطرح شده‌است و برخی افراد بدون توجه به پیشرفت علمی مانند زبان‌شناسی تاریخی در حوزه زبان‌های سامی که می‌تواند ابزار مناسبی برای تحلیل بهتر ساختارهای زبانی قرآن و دیگر کتب مقدس باشد، به سبب بی‌اطلاعی یا نادیده گرفتن مبانی نظری و داده‌های این علوم، به انتقاد از برخی ساختارهای قرآن با استشهاد به دیگر زبان‌های سامی نظیر عبری، آرامی و سریانی روی آورده‌اند. از میان اشکالات وارد شده به متن قرآن، شبهاتی در حوزه استفاده خاص قرآن از ساختار مثنی است. برخی از این شبهات، معطوف به کاربرد ساختار جمع برای مثنی و برخی معطوف به کاربرد ساختار مفرد برای آن هستند که تمرکز پژوهش بر شبهات دسته نخست است.

بر پایه آن چه گذشت، شایسته است ضمن بررسی کاربرد مثنی در عربی قرآنی با استفاده از داده‌های زبان‌شناسی توصیفی^۱ از منظر دستور تطبیقی زبان‌های سامی، به تحلیل انتقادی شبهات مرتبط با کاربرد ساختار جمع برای مدل‌ول مثنی در قرآن پرداخته و برای یافتن پاسخ‌های سؤالات زیر کوشش شود:

اهم شبهاتی که پیرامون ساختار مثنی و استعمال ساختار جمع به جای آن در قرآن توسط معاصران مطرح شده چیست؟

چه پاسخی به شبهات مرتبط با کاربرد جمع برای مدل‌ول مثنی در قرآن قابل ارائه است؟
در چه موضعی ساختار جمع برای مدل‌ول مثنی در قرآن به کار رفته و چه تبیینی برای این کاربردها از منظر زبان‌شناسی می‌توان یافت؟

۱-۱. پیشینه پژوهش

پژوهش‌های انجام شده در زمینه پاسخ به شبهات قرآنی به خصوص در حوزه ادبی در قرن اخیر رو به فزونی است، اما هیچ پژوهش مستقلی در رابطه با ساختار مثنی در قرآن و پاسخ به شبهات مطرح شده در این باره صورت نیافته و این دو مبحث را تنها می‌توان در ذیل کتاب‌های نحویان و برخی پژوهش‌های انجام شده با موضوع جامع‌تر در این زمینه پیگیری کرد. از جمله می‌توان به موارد ذیل که مرتبط با پژوهش حاضر هستند، اشاره داشت:

۱-۱-۱. عبدالصبور مرزوق و دیگر نویسندگان؛ *حقائق الاسلام فی مواجهة شبهات المشککین*؛

۱-۱-۲. موسوعة بیان الإسلام؛

در جلد دوم این اثر، در اثنای پاسخ به شبهات ادبی، به نقد و بررسی شبهات مربوط به ساختار مثنی پرداخته می‌شود.

۱-۱-۳. ابراهیم عوض، *عصمة القرآن و جهالات المبشرین*؛

این کتاب به نقد و بررسی شبهات مبشرین مسیحی به قرآن پرداخته و در اثنای بحث خود به شبهه مربوط به ساختار مثنی نیز می‌پردازد و سعی بر ارائه پاسخی در رابطه با این شبهه می‌کند.

۱-۱-۴. حسین کریمان، *طبرسی و مجمع البیان*؛

در بخشی از این کتاب به نقد شبهات وارده یک مبشر مسیحی با نام ساختگی هاشم شامی پرداخته می‌شود.

1-1-5. Fakhrrur Razi Mohd Rafi, Yayan Nurbayan و M. Zaka Al Farisi, *"Syntax errors In the Quran"*؛

نویسندگان این مقاله شبهات ادبی مطرح شده توسط افرادی نظیر زکریا بطرس را مورد بررسی قرار می‌دهند و در ذیل بررسی یکی از شبهات به پاسخ‌دهی و تحلیل یکی از آیات دارای ساختاری منحصر به فرد از مثنی می‌پردازند.

۱-۱-۶. محمد هادی معرفت، *شبهات و ردود حول القرآن الکریم*؛

در این کتاب نیز به نقد و بررسی شبهات ادبی قرآن ذیل باب «هل هناك في القرآن مخالفات» پرداخته شده است.

با بررسی تحقیقات مذکور، می‌توان پژوهش حاضر را از دو جهت متمایز دانست. جهت نخست، همان‌طور که ذکر شد، تمرکز خاص این پژوهش بر روی ساختار مثنی

است؛ چه اینکه پژوهش‌های فوق هیچ‌کدام به طور مستقل به ساختار مثنی نپرداخته و همگی همراه با مباحث دیگر از این ساختار بحث کرده‌اند. جهت دوم روش به کار رفته در پژوهش حاضر است؛ زیرا هیچ‌یک از پژوهش‌های پیشین از داده‌های زبان‌شناسی تاریخی در حوزه زبان‌های سامی برای پاسخ به شبهات پیرامون ساختارهای ادبی قرآن به خصوص ساختار مثنی بهره نبرده‌اند. قابل ذکر است که روش به کار رفته در این پژوهش، توصیفی تحلیلی انتقادی است.

۲. مثنی در زبان‌های سامی

وجود ساختار مثنی در زبان سامی مادر،^۱ امری تردید ناپذیر است و به تصریح سامی‌شناسانی نظیر روبین^۲ و رایت،^۳ زبان سامی مادر، هر سه صورت اسمی مفرد، مثنی و جمع را دارا بوده است (Wright, 149; Rubin, 34). مشخصه اصلی ساختار مثنی در این زبان پسوند *-ay* بوده است. زبان عربی این پسوند را در حالت غیر مرفوعی یا *oblique* حفظ کرده، اما در حالت مرفوعی یا *nominative* این مشخصه، به مشخصه *ā* تبدیل شده است (O'leary, 195). در کتاب‌های نحوی سنتی نیز با دو علامت «ان» و «ین» به عنوان علامت مثنی در اسم‌ها آشنا هستیم (رضی الدین استرآبادی، ۳/۳۴۷). عبری نیز از مشخصه *-ay* در ساختار مثنی بهره می‌برد. برای نمونه می‌توان به واژه «*יָדַי*»^۴ (*yaday*) به معنای دو دست اشاره کرد که در عهد عتیق نیز به کار رفته است.^۵ آرامی نیز از مشخصه‌ای یکسان با عبری برای مثنی بهره می‌برد. در زبان سریانی اما این مشخصه آوایی به *-e* بدل می‌شود (O'leary, 195). زبان آشوری قدیم و میانه در مذكر از *-ā* برای حالت *nominative* و از *-e* برای حالت *oblique* استفاده می‌کنند. مثنای مؤنث در این زبان همانند زبان عربی با اضافه شدن *t* و به صورت پسوند *t-ā* و *t-e* ظهور می‌یابد (همان). گرچه در زبان‌های مختلف سامی ساختار مثنی در اسم‌ها قابل یافت است، باید توجه داشت که این حالت در زبان‌های سامی به جز زبان عربی، از یک حالت صرفی به حالت واژگانی درآمده و به جز شواهد بسیار محدود، مثال دیگری برای مثنی یافت نمی‌شود (Gray, 53)، و به اعتقاد برخی سامی‌شناسان، کاربرد غالب مثنی

1. Proto Semitic.
2. Aaron D. Robin.
3. William Wright.
4. Suffix.

۵. یہ علت پدیده mimation امکان اضافه شدن میم در آخر این واژه نیز وجود دارد.

۶. در کتاب حزقیل نبی این واژه به کار رفته است؛ (نک: Ezekiel. 13/1).

در زبان‌های سامی در جفت‌های طبیعی نظیر دو دست، دو گوش و مانند این‌ها است (Moscati, 93). به عنوان مثال آرامی در دو واژه «y'day» به معنای دو دست و «raglay» به معنای دو پا از مثنی استفاده می‌کند. در سریانی علامت مثنی فقط در دو واژه «tarēn» و «tartēn» به معنای «دو» و واژه «matēn» به معنای دویست به کار رفته که به خوبی نمایان‌گر فراموش شدن ساختار مورد بحث در این زبان است (رمزی منیر بعلبکی، ۱۴۴؛ O'leary, 195). در این زمینه، زبان حبشی نیز همانند زبان سریانی است؛ آن‌طور که دیلمان^۱ اشاره می‌کند، در این زبان همانند سریانی، مثنی به طور کلی فراموش شده است؛ اگرچه با توجه به نشانه‌هایی در برخی لغات همانند واژه «kal'e» به معنای «دو» می‌توان دریافت که این زبان در دوره‌ای دارای ساختار مثنی بوده است^۲ (Dillmann, 286). نکته قابل توجه این است که در این دسته از زبان‌های سامی حالت جمع جایگزین حالت مثنی شده است (Gray, 53; Lipinski, 236).

در رابطه با افعال نیز، آن‌طور که موسکاتی^۳ بیان می‌کند زبان سامی مادر در هر سه حالت غایب، مخاطب و متکلم دارای ساختار مثنی بوده است. مثنای غایب از سامی مادر به زبان عربی، اکدی^۴ و احتمالاً زبان اوگاریتی راه یافته است. مثنای مخاطب تنها به زبان عربی و احتمالاً اوگاریتی راه یافته است. مثنای متکلم اما در هیچ‌کدام از زبان‌های زیر شاخه سامی حتی باقی نمانده است. البته برخی احتمال داده‌اند که در اوگاریتی بتوان این ساختار را یافت (Moscati, 141). عدم وجود مثنای متکلم در هیچ‌یک از زبان‌های سامی به غیر از اوگاریتی سبب شده است تا ونگر^۵ وجود این ساختار را در سامی مادر مورد تردید قرار دهد، اما به عقیده موسکاتی مقایسه سامی مادر با زبان مصری باستان که مانند سامی یکی از زبان‌های زیر شاخه آفراسیایی^۶ است، وجود مثنای متکلم را در سامی مادر تأیید می‌کند، زیرا در مصری باستان فعل مثنای متکلم با پسوند -ny قابل یافت است (همان). طبق آنچه گذشت، نمونه‌ای از

1. August Dillmann.

۲. همان‌طور که پیدا است این واژه به حرف «e» ختم می‌شود که دارای مصوت e است و مطابق گفته دیلمان، بهترین تبیین برای این پسوند در نظر گرفتن آن به عنوان حرف مختصر شده مثنی‌ساز است (Dillmann, 286).

3. Sabatino Moscati.

۴. طبق گفته موسکاتی، در اکدی ممکن است که حالت مثنی برای سه سوژه هم مورد استفاده قرار بگیرد (Moscati, 141).

5. Wanger.

6. Afroasiatic.

ساختار مثنی در سه حالت غایب، مخاطب و متکلم برای سامی مادر به این شرح است:

مثنای غایب: * مذکر: qabarā * مونث: qabaratā

مثنای مخاطب: qabartumā

مثنای متکلم: qabaranayā (همان).

لویسی گری^۱ با ارائه دو جدول که مربوط به فعل‌های کامل^۲ و ناکامل^۳ در زبان‌های سامی است، نمایان می‌سازد که فعل مثنی در زبان‌های اکدی، عبری، سریانی و حبشی از دست رفته و این فعل تنها در زبان عربی، در هر دو حالت غایب و مخاطب در هر دو حالت کامل و ناکامل، باقی مانده است (Gray, 94 - 97).

به طور خلاصه مواضع بهره‌گیری زبان عربی از ساختار مثنی به شرح زیر است:

افعال؛

ضمایر؛

صفات؛

اسماء مبهمه (رمزی منیر بعلبکی، ۱۴۵): اسم مبهم به اسمی اطلاق می‌شود که مراد از آن واضح نیست و معنایش به واسطه واژه یا واژگانی دیگر مشخص می‌شود. اسامی مبهمه شامل اسامی اشاره، موصول و ضمائر غائب‌اند. معنای اسم اشاره به واسطه مشارالیه، معنای اسم موصول به واسطه صله‌اش و معنای ضمیر غائب به واسطه مرجعش روشن می‌شود (امیل بدیع یعقوب، ۷۲).

۳. مثنی در قرآن و بررسی شبهات پیرامون آن

ساختار مثنی در دو حالت فعلی و اسمی، کاربرد فراوانی در قرآن دارد. نمونه پر بسامد این ساختار را می‌توان در رابطه با خطاب‌های خداوند به دو گروه جن و انس در سوره الرحمن، داستان آدم و حوا در سوره بقره آیات ۳۵ تا ۳۸،^۴ اعراف آیات ۱۹ تا ۲۷^۵ و طه

1. Louis Gray.

2. Telic.

3. Atelic.

۴. وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ ﴿*) فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ ﴿*) فَتَلَقَىٰ آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ﴿*) قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿*)

۵. وَيَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ فَكُلَا مِنْ حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ ۚ

آیات ۱۱۷ تا ۱۲۳^۱ و داستان دعوت موسی و هارون از فرعون در سوره طه آیات ۴۲ تا ۵۰^۲ و شعراء آیات ۱۲ تا ۱۷^۳ مشاهده کرد. بیشتر کاربردهای مثنوی در قرآن بر طبق قواعد مربوط به این ساختار یعنی استفاده از افعال، اسماء و ضمائر مثنوی برای مدلول مثنوی است؛ اما در برخی از آیات قرآن، ساختارهای مفرد و جمع برای مدالیل مثنوی به کار رفته و سبب پدید آمدن برخی شبهات پیرامون ساختار مثنوی در قرآن شده‌اند. در ادامه، ابتدا به ذکر و سپس به نقد شبهات مربوط به کاربرد ساختار جمع برای مدلول مثنوی پرداخته خواهد شد.

۳-۱. شبهات معاصران در ارتباط با کاربرد ساختار جمع برای مدلول مثنوی

در میان مبشران مسیحی، چندین نفر از جمله زکریا بطرس، هاشم العربی^۴ در تزییل

- ﴿﴾ فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وُورِيَ عَنْهُمَا مِنْ سَوَاتِهِمَا وَقَالَ مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَكَتَيْنِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ ﴿﴾ وَقَاسَمَهُمَا إِيَّيَّ كَيْفَ لَمِنَ النَّاصِحِينَ ﴿﴾ فَدَلَاهُمَا بِغُرُورٍ فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُمَا سَوَاتُهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَنَادَاهُمَا رَبُّهُمَا أَلَمْ أَنهَيْكُمَا عَنْ تِلْكَ الشَّجَرَةِ وَأَقُلَّ لَكُمَا إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمَا عَدُوٌّ مُبِينٌ ﴿﴾ قَالَا رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴿﴾ قَالَ اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَى حِينٍ ﴿﴾ قَالَ فِيهَا تَحْيَوْنَ وَفِيهَا تَمُوتُونَ وَمِنْهَا تُخْرَجُونَ ﴿﴾.
۱. فَقُلْنَا يَا آدَمُ إِنَّ هَذَا عَدُوٌّ لَكَ وَلِزَوْجِكَ فَلَا يُخْرِجَنَّكَ مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَى ﴿﴾ إِنْ لَكَ أَلَّا تَجُوعَ فِيهَا وَلَا تَعْرَى ﴿﴾ وَأَنْتَ لَا تَطْمَأِنِّنَ فِيهَا وَلَا تَضْحَى ﴿﴾ فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ قَالَ يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَمُلْكٍ لَّا يَبْلَى ﴿﴾ فَأَكَلَا مِنْهَا فَبَدَتْ لَهُمَا سَوَاتُهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى ﴿﴾ ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَهَدَى ﴿﴾ قَالَ اهْبِطَا مِنْهَا جَمِيعًا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ فَمَا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلْ وَلَا يَشْقَى ﴿﴾.
۲. اذْهَبْ أَنْتَ وَأَخُوكَ بِآيَاتِي وَلَا تَنِيَا فِي ذِكْرِي ﴿﴾ اذْهَبَا إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى ﴿﴾ فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لِيَنَّا لَعَلَّهُ بَيِّنٌ أَوْ يَخْشَى ﴿﴾ قَالَا رَبَّنَا إِنَّنَا نَخَافُ أَنْ يُفْرِطَ عَلَيْنَا أَوْ أَنْ يَطَّغَى ﴿﴾ قَالَ لَّا تَخَافَا إِنِّي مَعَكُمَا أَسْمَعُ وَأَرَى ﴿﴾ فَأَتِيَاهُ فَقُولَا إِنَّا رَسُولَا رَبِّكَ فَأَرْسِلْ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَا تَعَدِّبْهُمْ قَدْ جِئْنَاكَ بآيَةٍ مِنْ رَبِّكَ وَالسَّلَامَ عَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى ﴿﴾ إِنَّا قَدْ أُوحِيَ إِلَيْنَا أَنَّ الْعَذَابَ عَلَى مَنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّى ﴿﴾ قَالَ فَمَنْ رَبُّكُمَا يَا مُوسَى ﴿﴾ قَالَ رَبَّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى ﴿﴾.
۳. قَالَ رَبِّ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ ﴿﴾ وَيَضِيقُ صَدْرِي وَلَا يَنْطَلِقُ لِسَانِي فَأَرْسِلْ إِلَى هَارُونَ ﴿﴾ وَلَهُمْ عَلَى ذَنْبٍ فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ ﴿﴾ قَالَ كَلَّا فَادْهَبَا بِآيَاتِنَا إِنَّا مَعَكُمْ مُسْتَمِعُونَ ﴿﴾ فَأَتِيَا فِرْعَوْنَ فَقُولَا إِنَّا رَسُولَا رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿﴾ أَنْ أَرْسِلْ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ ﴿﴾.

۴. باید توجه داشت که برخی از دانشمندان معاصر در وجود شخصیتی مسلمان به نام هاشم العربی تردید کرده و آن را ساخته یک مبشر مسیحی می‌دانند (برای اطلاعات بیشتر نک: استاذ جلیل، ۱۴۹۴، ۱۴۹۶-).

کتاب «مقاله فی الإسلام»، عبدالقادی در «هل القرآن معصوم؟» و فاندرد^۱ در «میزان الحق»، شبهاتی را پیرامون ساختارهای ادبی قرآن مطرح نموده‌اند که چند مورد از این شبهات به ساختارهای مربوط به مثنی اختصاص دارد. این شبهات به شرح زیر است:

۳-۱-۱. شبهه «بازگرداندن ضمیر جمع به مرجع مثنی»

ادعا شده است که آیه «هَذَا خِصْمَانِ اخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ...» (الحج: ۱۸)، دارای خطا در بازگرداندن ضمیر جمع به مرجع مثنی است و ضمیر در فعل «اختصموا» بدون توجه به مرجع آن یعنی واژه مثنای «خصمان»، به صورت جمع آمده و بازگشت ضمیر جمع به مثنی خطاست (دالیا، ۲۰۱/۲)؛ طبق ادعای افرادی نظیر هاشم العربی و عبد الله عبد القادی شکل صحیح آیه «هذان خصمان اختصما» است (هاشم العربی، ۴۵۲؛ عوض، ۳۰). فاندرد این آیه را تحت عنوان «من خطاه في الضمائر» مورد انتقاد قرار داده‌است (فاندرد، ۳۵۹)؛ او آیه «وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا...» (الحجرات: ۹) را نیز ذیل همین عنوان ذکر کرده و معتقد است که آمدن ضمیر جمع در «اقتتلوا» به خاطر وجود واژه مثنای «طائفتان» اشتباه است و آیه یا باید با تغییر فعل به صیغه مثنی، به صورت «إِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلَا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا» و یا با تغییر ضمیر «بینهما» به ضمیر جمع به صورت «فأصلحوا بينهم» می‌آمد (همو، ۳۶۱). هاشم العربی نیز آیه اخیر را پس از آیه سوره حج به عنوان یکی از اغلاط ادبی قرآن برمی‌شمارد (هاشم العربی، ۴۵۲).

۳-۱-۲. شبهه «آوردن واژه جمع به جای مثنی»

ادعا شده‌است که آیه «إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا...» (التحریم: ۴)، دارای خطا از نظر آوردن واژه جمع به جای مثنی است و جمع آمدن واژه «قلوب» در آن اشتباه است. مدعای شبهه‌افکنان این است که از آنجایی که مخاطب آیه، دو تن از همسران پیامبر(ص) یعنی عائشه و حفصه هستند و هر شخص تنها یک قلب دارد، پس این واژه،

۱. کارل فاندرد که بیشتر با عنوان «الدكتور فاندرد» شناخته می‌شود از قسیسان مسیحی است که آثاری در زمینه نقد اسلام و دفاع از مسیحیت دارد؛ کتاب او با عنوان «میزان الحق»، در جلد اول به دفاع از تورات و انجیل در مقابل تحریف پرداخته و در جلد سوم، تحت عنوان «کیف نعرف دین الحق»، ساختارهای ادبی قرآن را مورد نقد قرار داده است. شایسته ذکر است، عبدالرحمن الجزیری (م ۱۹۴۱)، در کتاب «الرد علی کتاب میزان الحق و غیره من مطاعن المبشرین المسیحیین فی الإسلام»، به نقد ادعاهای فاندرد پرداخته‌است (عیساوی، ۱۱).

باید به صورت مثنای «قلباکما» و نه «قلوبکما» آورده می‌شد و آیه نیز به شکل «فَقَدَ صَعَى قَلْبَاکَمَا» تغییر شکل می‌یافت (نک: Fakhrur, 173؛ مرزوق، ۲۵۷).
 آیه «وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا...» (المائدة: ۳۸) نیز با همین استدلال مورد خدشه قرار گرفته‌است و ادعا شده که از آنجایی که صحبت از «سارق» و «سارقه» است، استفاده از واژه جمع «أیدی» خطاست و عبارت صحیح، «فاقطعوا یدیهما» است.

۲-۳. پاسخ به شبهات به کار رفتن ساختار جمع برای مدلول مثنی و بررسی کاربردهای قرآنی

طبق آنچه گذشت، شبهات وارد شده به استفاده قرآن از ساختار جمع برای مثنی به دو دسته تقسیم می‌شوند:

شبهه «بازگرداندن ضمیر جمع به مرجع مثنی» که به آیات ۱۸ سوره حج و ۹ سوره حجرات مربوط می‌شود.

شبهه «آوردن واژه جمع به جای مثنی» که با آیات ۴ سوره تحریم و ۳۸ سوره مائده مرتبط است.

در ادامه در صدد پاسخ‌دهی به شبهات مطروحه برآمده و پس از آن به معرفی تفصیلی کاربردهای ساختار جمع برای مثنی در قرآن به همراه ذکر شاهد مثال‌های آن خواهیم پرداخت.

۱-۲-۳. پاسخ به شبهه «بازگرداندن ضمیر جمع به مرجع مثنی»

در پاسخ به شبهه «بازگرداندن ضمیر جمع به مرجع مثنی»، می‌توان از دو منظر وارد بحث شد: منظر اول وجود «اسم جمع» در آیات مورد بحث است؛ دو آیه‌ای که در ذیل این عنوان مورد شبهه قرار گرفته‌اند، دارای خصوصیتی مشترک‌اند و آن وجود دو اسم جمع «خَصْم»^۱ و «طَائِفَةٌ» در آن‌هاست؛ این دو واژه در لفظ مفرد و در معنا جمع هستند.

۱. البته باید توجه داشت که نحویان واژه «خَصْم» را «اسم شبیه بالمصدر» در نظر گرفته و حکم مصدر را در افراد، تشبیه و جمع یکسان می‌دانند (ابن شهر آشوب، ۲۵۱/۲؛ بغوی، ۳۲۹/۳)؛ به عبارت دیگر مصدر نسبت به تعداد لا بشرط است. با این توصیفات، اگر مدلول مصدر، جمع و لفظ آن مفرد باشد، واژه موجود، حکماً همانند اسم جمع است. کما اینکه در واژه «خَصْم» نیز این‌گونه است و ما توسعاً از این واژه به اسم جمع تعبیر کرده‌ایم.

این خصوصیت سبب شده است تا کاربردهای قرآنی «اسم جمع» با کلماتی که هم در لفظ و هم در معنا جمع محسوب می‌شوند، از حیث استعمال ضمیر، مطابقت با فعل^۱ یا وصف مربوطه و... متفاوت گردد. علت این تفاوت نیز این است که در برخی مواقع، معنی این واژگان در اولویت است و به همین سبب ضمائر یا افعال مربوطه با معنا هماهنگ می‌شوند. گاهی نیز لفظ در اولویت است و ضمائر و افعال مربوطه با لفظ مطابقت می‌کند. در این میان، عناصر یا اغراض گوناگونی وجود دارند که وزنه را به سمت مطابقت افعال و صفات با لفظ اسم جمع یا معنای آن تغییر می‌دهند. از جمله این عناصر، می‌توان به «مشخصه‌های معنایی صفت» اشاره کرد.^۲ توضیح اینکه در میان صفت‌هایی که برای اسامی جمع در قرآن به کار رفته است، برخی امکان اطلاق بر تک‌تک افراد موصوف را ندارند و لذا با لفظ موصوف یعنی اسم جمع تطابق می‌کنند؛ در مقابل اگر امکان اطلاق صفت بر تک‌تک افراد وجود داشته باشد، صفت می‌تواند با مدلول یعنی با افراد اسم جمع مطابقت کند. به دو مثال زیر توجه کنید:

در آیه «كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ» (البقره: ۲۴۹)، دو صفت «قليلة» و «كثيرة»، امکان توصیف تک‌تک افراد موصوف یعنی «فئة» را ندارند؛ زیرا نمی‌توان «یک شخص» را به تنهایی کم یا زیاد دانست. در نتیجه این دو وصف با لفظ «فئة» مطابقت کرده و به شکل مفرد مؤنث آمده‌اند. در مقابل در آیه «وَاللَّهُ لَآ يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ» (الصف: ۷)، از آنجایی که امکان اطلاق وصف «ظلم» به تک‌تک افراد «قوم» وجود دارد، این وصف به شکل جمع و مطابق با مدلول اسم جمع «قوم» آمده است (Dror, 121).

با توجه به آنچه گذشت، در آیه «هَذَا نِ حَصْمَانِ اخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ...» (الحج: ۱۸) نیز، از آنجا که می‌توان اختصام را به افراد «خصم» نسبت داد، فعل «اختصموا» مطابق با مدلول اسم جمع «خصم» و به شکل جمع آمده است. در مورد آیه «وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا...» (الحجرات: ۹)، نیز علت جمع آمدن فعل «اقتلوا»

۱. در زبان عربی، مطابقت فعل با فاعل در جنسیت دارای شرایط خاصی است. از جمله این شرایط، دو وجهی بودن استعمال فعل برای «اسم جمع» است (شرتونی، ۴/۴۵)؛ مانند آیه «وَقَالَ نِسْوَةٌ فِي الْمَدِينَةِ...» (یوسف: ۳۰)، که از فعل مذکر «قال» برای اسم جمع «نِسْوَةٌ» استفاده شده است.
 ۲. از دیگر عناصر تأثیرگذار در مطابقت افعال و اوصاف با اسامی جمع، می‌توان به «خطاب مستقیم یا غیرمستقیم»، «وجود عنصر مداخله‌گر میان اسم جمع و وصف یا فعل در حال مطابقت»، «وجود بندهای پی‌درپی یا متضاد»، «جایگاه فعل در جمله»، «معلوم یا مجهول بودن فعل»، «تطابق‌های ترکیبی» و «ریتیم یا سجع» اشاره کرد (برای اطلاع بیشتر نک: Dror, 103 – 137).

همانند آیه پیشین است. البته در این آیه، یک عنصر مداخله‌گر به همراه اسم جمع «طائفة» آمده است که تطابق افعال و ضمائر را با اسامی جمع پیچیده‌تر می‌کند. این عنصر مداخله‌گر، علامت مثنی «ان» است. وجود این علامت سبب شده است که با وجود تطابق فعل «اقتلوا» با مدلول «طائفتان»، ضمیر در «بینهما» به شکل مثنی بیاید و از لفظ «خصمان» تبعیت داشته باشد.

منظر دیگری که امکان پاسخ‌دهی به این شبهه را فراهم می‌سازد، انعطاف وضعیت مثنی در عربی قرآنی است؛ توضیح اینکه علاوه بر آیات مورد بحث، آیات دیگری نیز وجود دارند که نشان‌گر استفاده قرآن از الفاظ جمع برای مدالیل مثنی هستند. برخی از این آیات عبارت‌اند از:

«وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ وَأَخِيهِ أَنْ تَبَوَّآ لِقَوْمِكُمَا بِمِصْرَ بَيْوتًا وَأَجْعَلُوا بُيُوتَكُمْ قِبْلَةً وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ...» (یونس: ۸۷).

«وَهَلْ أَتَاكَ نَبَأُ الْخَصْمِ إِذْ تَسَوَّرُوا الْمِحْرَابَ ﴿٢١﴾ إِذْ دَخَلُوا عَلَىٰ دَاوُدَ فَفَزِعَ مِنْهُمْ قَالُوا لَا تَخَفْ خَصْمَانِ بَغَىٰ بَعْضُنَا عَلَىٰ بَعْضٍ...» (ص: ۲۱ و ۲۲).

«قَالَ كَلَّا فَاذْهَبَا بِآيَاتِنَا إِنَّا مَعَكُمْ مُسْتَمِعُونَ» (الشعراء: ۱۵).^۱

پس از ذکر آیات، شایسته است که اقوال نحویان درباره به کار رفتن الفاظ جمع برای مثنی مدنظر قرار گیرد:

سیبویه در «الکتاب»، در مواضع متعددی به استفاده عرب‌زبانان از ساختار جمع برای مثنی اشاره می‌کند؛ از جمله می‌توان به بابتی از کتاب او تحت عنوان «باب ما لفظ به مما هو مثنی کما لفظ بالجمع» اشاره کرد. او در این باب علاوه بر ذکر چندین آیه قرآن که دارای چنین ساختاری هستند، تصریح می‌کند مثنی در واقع جمع است (سیبویه، ۶۲۲/۳). وی در موضع دیگری این مطلب را از قول خلیل نیز نقل می‌کند: «از خلیل، که رحمت خدا بر او باد، درباره (صحت) جمله «ما أحسن وجوههما» پرسش کردم؛ خلیل گفت: (صحت این جمله) به این خاطر است که مثنی در حقیقت «جمع» است و این سخن نیز مانند سخنی است که دو نفر در هنگام صحبت می‌گویند: «نحن فعلنا ذاك» (همو، ۴۸/۲).

فراء می‌گوید: «عرب‌زبانان ضمیر جمع را بر مثنی اطلاق می‌کنند» (آلوسی، ۱۱۷/۱۴).

۱. توضیح تفصیلی درباره آیات، الگوی به کار رفته در آنها و نمونه‌های دیگر قرآنی در ادامه مقاله خواهد آمد.

ابوعبیده ذیل آیه «فإن كان له إخوة» می‌آورد: «منظور دو برادر به بالاست، زیرا عرب واژه جمع را در معنای مثنی به کار می‌گیرد» (ابوعبیده، ۱۱۸/۱).

ابن عاشور می‌گوید: «از آنجایی که صیغه تشبیه در کلام کاربرد کمی دارد، ثقیل و مشکل است؛ لذا در مواضعی که (مخاطب) از اشتباه مصون است، جایز است به جای صیغه مثنی از صیغه جمع استفاده شود» (ابن عاشور، ۳۱۹/۲۸).

بر طبق آنچه گذشت، استفاده قرآن از صیغه جمع در آیات ۱۸ سوره حج و ۹ حجرات از صحت کامل برخوردار بوده و این طرز سخن در زبان عربی، آن‌طور که نحویان ذکر کرده‌اند، رایج و فصیح است.

۳-۲-۲. پاسخ به شبهه «آوردن واژه جمع به جای مثنی»

در پاسخ به شبهه «آوردن واژه جمع به جای مثنی»، دو دسته دلیل بیان گردیده است. دسته نخست مرتبط با لفظ و دسته دوم مرتبط با معناست. از جهت لفظی برخی سبب بیان آیه را استثقال بر شمرده‌اند؛ به این معنا که اجتماع دو مثنی در یک ترکیب برای عرب‌زبانان ثقیل و مشکل است (ابن عاشور، ۳۱۹/۲۸؛ درویش، ۱۳۴/۱۰؛ سیوطی، تفسیر الجلالین، ۵۶۳/۱)، لذا هرگاه که قصد بیان دو مثنی در کنار یکدیگر در ترکیب اضافی را داشته باشند، مانند کلماتی که در این دسته از آیات به کار رفته است، کلمه مضاف به صورت جمع به کار می‌رود. برخی از نحویان استفاده از مطلق مثنی را به سبب ندرت آن ثقیل دانسته و معتقدند هرگاه قرینه‌ای در میان باشد، عرب از لفظ مثنی عدول کرده و از جمع استفاده می‌کند (ابن عاشور، ۱۳۱/۲۳). برخی دیگر ادیبان متذکر شده‌اند که هرگاه عضو منفردی از بدن انسان به کلمه‌ای مثنی اضافه شود، جمع بسته می‌شود، مانند: هَشَمَتُ رُؤُوسِهِمَا و مَلَأَتْ ظُهُورَهُمَا و بَطُونَهُمَا، و عبارت قرآنی «...فَقَدَّ صَعَتَ قُلُوبِكُمْ...» (التحریم: ۴)، نیز از همین باب است (فراء، ۳۰۶/۱)، زیرا قلب عضو فرد است؛ همچنین ابن عصفور استفاده از صیغه جمع برای مدلول مثنی را در این حالت، به صورت قیاسی جایز دانسته است (ابن عصفور، ۱۲۸/۲). برخی مراد از دست در آیه «و السَّارِقُ وَ السَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا» (المائدة: ۳۸) را «یَمِین» (دست راست) در نظر گرفته‌اند؛ با این تفسیر، با توجه به اینکه دست راست، تنها یک عضو و منفرد است، در هنگام اضافه به مثنی باید جمع بسته شود (نک: ابن انباری، ۲۹۱/۱)؛ مؤید این نظریه را می‌توان قرائت ابن مسعود از آیه شریفه دانست؛ قرائت او به شکل «فاقطعوا أیمانهما»

است (طبری، ۱۴۸/۶) که می‌توان «ایمانهما» را تفسیری برای واژه «أیدیهما» در نظر گرفت (خطیب، ۲۷۰/۲).

اما دلیل دوم، توجیه معنایی آیات مورد مناقشه است که مبتنی بر این استدلال است که حتی بر فرض پذیرش معنای جمع نیز معنای این آیات با مشکلی روبرو نخواهد شد، بلکه این کاربرد، بیانی دقیق در حکم مربوطه است که توجه به آن سبب آشکار شدن ظرافت معنایی آیه خواهد گردید؛ توضیح اینکه در آیه «وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا» (المائدة: ۳۸)، کلمات «سارق» و «سارقه» ناظر به شخص نیستند، بلکه اشاره به جنس دارند (طبرسی، ۳۹۷/۳)؛ بر این اساس خطاب آیات نسبت به تمام مردان سارق و تمام زنان سارق خواهد بود، نه دو شخص از میان ایشان. با توجه به این نکته، کاربرد جمع در «أیدی» به جای صورت مثنی «یَدی» کاربرد صحیحی خواهد بود (نک: ابن عطیة، ۱۸۹/۲). نکته دیگری که می‌توان در تبیین درستی استفاده از کلمه «أیدی» به صورت جمع در نظر داشت این است که خطاب آیه همچنین متوجه اشخاصی است که سرقت توسط ایشان بیش از یک مرتبه و بلکه به کرات انجام شده است (مرزوق، ۲۵۹)، بنابراین مجازات سرقت نیز فراتر از یک مرتبه می‌رود و به ازای هر بار حد مشخصی بر شخص سارق جاری می‌شود و محل عروض حد دستان فرد است؛ مطابق آنچه گذشت، استفاده از لفظ جمع در این مقام بدون اشکال است.

همچنین با نظر به دستور تطبیقی زبان‌های سامی، این نکته قابل طرح است که گرچه زبان عربی بیش از دیگر خویشاوندانش خصوصیات ساختاری زبان نیای خویش یعنی زبان سامی مادر را حفظ کرده و از جمله می‌توان به وجود پر بسامد ترکیب‌های مثنی در حالت‌های اسمی و فعلی در قرآن کریم اشاره کرد، اما کاربردهای قرآنی فوق و همچنین آیاتی که در ادامه خواهد آمد، این نکته را مشخص می‌سازد که زبان عربی قرآنی در رابطه با پدیده مثنی منعطف بوده و در وضعیتی سیال قرار داد؛ این انعطاف سبب می‌شود که همانند دیگر زبان‌های سامی نظیر عبری و سریانی که از ساختار جمع برای مدلول مثنی بهره می‌گیرند (Lipinski, 236; Gray, 53)، زبان عربی نیز چنین عملکردی داشته باشد. از جمله دلایل این امر می‌توان به سنگینی کنار هم قرار گرفتن دو مثنی اشاره کرد که سبب تغییر ساختار مثنای اول به حالت جمع می‌شود. همچنین در مواضع دیگری که امکان فهم معنی توسط مخاطب وجود دارد، زبان عربی قرآنی از ساختار مثنی صرف‌نظر نموده و به سمت ساختار جمع گرایش یافته است که در ادامه

به معرفی این نمونه‌ها در ساختارهای اسمی، فعلی و ضمیری خواهیم پرداخت. مطابق آنچه گذشت، استفاده قرآن کریم از دو واژه «قلوب» و «آیدی»، هم‌سو با دیگران خویشاوند سامی خویش در به کارگیری ساختار جمع برای مدلول مثنی بوده و خالی از اشکال و تکلف است.

۳-۳. بررسی تفصیلی کاربردهای ساختار جمع برای مدلول مثنی در قرآن

کاربردهای ساختار جمع برای مدلول مثنی در قرآن را می‌توان به صورت زیر دسته‌بندی کرد:

۳-۳-۱. به کار رفتن فعل جمع برای مثنی

نمونه‌های بارز این مورد در آیه «هَذَا خَصْمَانِ اخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ...» (الحج: ۱۹) و «وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا» (الحجرات: ۹)، که در بخش پیشین توضیحشان گذشت، قابل مشاهده است.^۱ از جمله مثال‌های دیگر این مورد می‌توان به آیات زیر اشاره کرد:

«وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ فَإِذَا هُمْ فَرِيقَانِ يَخْتَصِمُونَ» (النمل: ۴۵). نحویان در تحلیل جمله فعلی «يَخْتَصِمُونَ» دو ترکیب را جائر دانسته‌اند؛ ترکیب اول در نظر گرفتن این جمله، به عنوان خبر دوم ضمیر «هُم» است که در این تحلیل مبتدا و خبر از حیث تعداد با یکدیگر تطابق دارند. ترکیب دوم در نظر گرفتن این جمله به عنوان جمله وصفیه، برای واژه «فریقان» است (ناظر الجیش، ۱۰۳۴/۲). در

۱. در آیه ۱۹ سوره حج، مبتدا (هذان) و خبر (خصمان) هر دو حالت مثنی دارند، اما در جمله وصفیه‌ای که برای «خصمان» آمده است، از فعل جمع «اختصموا» استفاده شده است. در آیه ۹ سوره حجرات نیز با وجود اینکه واژه «طائفتان» حالت مثنی دارد، فعل مفسر پس از آن یعنی «اقتتلوا» به صورت جمع آمده است. نحویان ادوات شرط جازمه را مختص به جمله فعلیه می‌دانند؛ لذا در این آیه، واژه «طائفتان»، مبتدا نبوده، بلکه فاعل برای فعل مضمری است که توسط فعل مذکور پس از خود تفسیر شده است. فعل مضمر، «مفسر» و فعل مذکور، «مفسر» نامیده می‌شوند. لازم به ذکر است که این موضع، یکی از مواضع حذف وجوبی فعل است (رکن‌الدین استرآبادی، ۱۷۹/۱) که در شعر عرب نیز رواج دارد:

إِذَا لَقَامَ بَنَصْرِي مَعَشَرَ حُسْنٍ عِنْدَ الْحَفِيظَةِ إِنْ ذُو لَوْثَةٍ لَأَنَا

در این بیت که از شاعر جاهلی قریط بن ائیف است، واژه «ذو» را که پس از حرف شرط «إِنْ» آمده، فاعل فعل محذوف «لَانَ» که مفسر آن «لانا» در انتهای بیت است، در نظر می‌گیریم (همان؛ ابن‌عیش، ۸۲/۱).

این تحلیل با وجود اینکه اسم جمع «فریقان» مثنی است، همانند آیات پیشین فعل «یختصمون» با افراد آن تطابق کرده و به شکل جمع آمده است.

«وَهَلْ أَتَاكَ نَبَأُ الْخَصْمِ إِذْ تَسَوَّرُوا الْمِحْرَابَ (*) إِذْ دَخَلُوا عَلَى دَاوُدَ فَفَزِعَ مِنْهُمْ قَالُوا لَا تَخَفْ خَصْمَانِ بَغَى بَعْضُنَا عَلَى بَعْضٍ...» (ص: ۲۱ و ۲۲). با توجه به واژه مثنای «خصمان» در آیه ۲۲، این نکته دریافت می‌شود که افرادی که به نزد حضرت داود (ع) در محراب رفتند، دو نفر بودند و افعال جمع «تَسَوَّرُوا» و «قَالُوا» و ضمیر «هم» در «مِنْهُمْ» دارای مدلول مثنی هستند. سیبویه این آیه را از نمونه‌های استفاده از لفظ جمع برای مدلول مثنی می‌داند (سیبویه، ۴۸/۲).

«وَأَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى وَأَخِيهِ أَنْ تَبَوَّآ لِقَوْمِكُمَا بِمِصْرَ بَيْوتًا وَأَجْعَلُوا بُيُوتَكُمْ قِبْلَةً وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ...» (یونس: ۸۷). همان‌طور که از آیه پیداست، وحی الهی خطاب به موسی و هارون است و در ابتدای آیه از فعل مثنای «تَبَوَّآ» و ضمیر «کما» استفاده شده است، اما در ادامه، افعال و ضمائر از حالت مثنی به حالت جمع، تغییر حالت می‌دهند که این تغییر در افعال «اجعلوا» و «اقیموا» و ضمیر «کم» قابل مشاهده است. سیوطی این آیه را تحت عنوان «خطاب الاثنین بلفظ الجمع» یعنی «خطاب به دو نفر با استفاده از لفظ جمع» می‌آورد (سیوطی، ۲۳/۲). البته ممکن است ضمیر «کم» در آیه شریفه، علاوه بر موسی و هارون (علیهما السلام)، قوم ایشان را نیز که در آیه از ایشان نام کرد، در برگیرد که در این صورت ضمیر جمع در معنای جمع به کار رفته است.

«...وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ...» (البقره: ۳۶)، «قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا...» (البقره: ۳۸)، «قَالَ اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ...» (الاعراف: ۲۴). در این آیات که همگی موضوعی یکسان یعنی هبوط آدم را نقل می‌کنند از تعبیر یکسانی بهره گرفته شده است. برخی مفسران، در تفسیر این آیات، فعل «اهبطوا» را تنها خطاب به آدم و حواء دانسته و ابلیس را داخل در این خطاب نمی‌دانند؛ بر طبق این تفسیر، این آیات نمونه‌هایی از استفاده فعل جمع برای مدلول مثنی هستند (نسفی، ۷۲/۲). طبرسی مثنی بودن مدلول «اهبطوا» را به عنوان یکی از تفاسیر محتمل، ذکر کرده و آن را همانند آیات ۷۸ انبیاء و ۱۱ نساء بر طبق عادت عرب در خطاب مثنی با لفظ جمع می‌داند (طبرسی، ۱۹۸/۱). مؤید این قول را می‌توان آیه «قَالَ اهْبِطًا مِنْهَا جَمِيعًا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ» (طه: ۱۲۳) دانست. توضیح اینکه با استدلال به محور جان‌شینی، می‌توان مثنی آمدن فعل «اهبطوا» را در این آیه، مؤیدی بر مثنی بودن مدلول فعل «اهبطوا» در آیات

فوق دانست. علاوه بر آنچه گذشت، سخن زمخشری در تفسیر این آیه نیز حائز توجه است؛ او پس از ردّ قولی که خطاب آیه را به آدم، حواء و ابلیس در نظر می‌گیرد، می‌گوید: «صحیح این است که خطاب به آدم و حواء است و مراد این دو و فرزندانشان هستند؛ زیرا از آنجایی که آدم و حواء اصل و منشأ انسان هستند، به گونه‌ای خطاب شده اند که گویی این دو نفر همه انسان‌ها هستند. دلیل این امر را نیز می‌توان آیه «قَالَ أَهْبِطَا مِنْهَا جَمِيعًا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ» و «فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» دانست که حکمشان هم‌ط انسان‌ها را در بر می‌گیرد» (زمخشری، ۱۲۸/۱). با توجه به سخن زمخشری، به نظر می‌رسد قرآن از ظرفیت فعل اهبطوا مبنی بر دلالت بر مثنی، برای نوعی کانونی‌سازی و ایجاد فضای مخاطبه با مخاطب خویش استفاده می‌کند؛ بدین معنا که فعل «اهبطوا» به شکل ایهام‌گونه‌ای، هم به هبوط دو فرد اصلی در داستان یعنی آدم و حواء اشاره دارد و هم می‌تواند شامل ذریه آن دو یعنی همه انسان‌های روی زمین از جمله مخاطبان قرآن شود. لذا قرآن پس از استفاده از ضمائر و افعال مثنی در ذکر داستان آدم و حواء، از فعل «اهبطوا» بهره گرفته و داستان را به سمت ذریه او سوق می‌دهد. در سوره بقره، داستان به مخاطبه با بنی‌اسرائیل منجر شده که از ندای «یابنی اسرائیل» در آیه ۴۰ نمایان می‌شود؛ در سوره اعراف نیز داستان با خطاب به «بنی آدم» ادامه پیدا می‌کند.

«أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ» (السجده: ۱۸). در این آیه نیز با وجود اینکه مقایسه بین دو شخص کافر و مؤمن است، در انتهای آیه از فعل جمع «لا یستوون» استفاده شده است (ابن عربی، ۳۴۰/۱). ابن شهر آشوب در این باره بیان می‌دارد: «در مواضعی که مصادیق طرفین، تشخص و عینیت نداشته باشند، استفاده از لفظ جمع برای آن دو جایز خواهد بود، زیرا لفظ جمع عمومیت دارد و شامل همه مصادیق طرفین خواهد شد». وی پس از بیان این نکته، آیه فوق را به عنوان نمونه‌ای از این قاعده ذکر می‌کند (ابن شهر آشوب، ۲۵۱/۲).

«ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا عَبْدًا مَمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ وَمَنْ رَزَقْنَاهُ مِنْ رِزْقًا حَسَنًا فَهُوَ يُنْفِقُ مِنْهُ سِرًّا وَجَهْرًا هَلْ يَسْتَوُونَ...» (النحل: ۷۵). در این آیه نیز، فعل «یستوون» که در مقام مقایسه «عبد مملوک» و «من رزقناه» است، به شکل جمع آمده است. توضیح اینکه در این آیه شریفه نیز وجود واژه «من» که اسم موصول مشترک است و همچنین واژه «عبداً» که به صورت نکره آمده است، این نکته را می‌رساند که مصادیق طرفین عینیت

ندارند و استفاده از فعل جمع «لا یستوون» نشان‌گر دربرگیری همه این مصادیق خواهد بود. با توضیحاتی که گذشت این آیه شریفه را می‌توان همانند آیه ۱۸ سوره سجده که بحث آن گذشت، دانست.

«فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ * يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ إِنِ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ تَنْفُذُوا مِنْ أَقْطَارِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ فَانْفُذُوا لَا تَنْفُذُونَ إِلَّا بِسُلْطَانٍ» (الرحمن: ۳۲ و ۳۳). در این آیات، قرآن در مقام مخاطبه با دو گروه از مخلوقات یعنی جن و انس است و با وجود اینکه در آیه ۳۲ از فعل مثنی برای خطاب به این دو گروه استفاده می‌کند، در آیه ۳۳، همانند آیه ۱۹ حج و ۹ حجرات، افراد این دو گروه را مدنظر قرار داده و افعال «استطعتم»، «تنفذوا»، «فانفذوا» و «لا تنفذون» را به شکل جمع می‌آورد. همچنین نکته حائز توجه این است که در آیه ۳۵ و پس از ذکر مجدد «فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ»، ضمائر و افعال به مثنی تغییر می‌کنند: «يُرْسَلُ عَلَيْكُمَا شَوْاظٌ مِنْ نَارٍ وَنُحَاسٌ فَلَا تَنْتَصِرَانِ».

«الطَّلَاقُ مَرَّتَانٍ فَاِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ وَلَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَأْخُذُوا مِمَّا آتَيْتُمُوهُنَّ شَيْئًا إِلَّا أَنْ يَخَافَا أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا فِيمَا افْتَدَتْ بِهِ...» (البقره: ۲۲۹)، در این آیه، فعل مثنای «أَنْ يَخَافَا» توسط ابن مسعود به صورت «أَنْ يَخَافُوا» خوانده شده است (ابن ابی داود سجستانی، ۶۸). ابوحیان، در تحلیل این قرائت می‌گوید: «مراد آن است که زوجها و زوجها بترسند» (أبو حیان، ۴۷۱/۲) و ضمیر «و» را به «زوجها» برمی‌گرداند؛ در تحلیل او تصریحی به استعمال جمع برای مثنی صورت نگرفته، اما با توجه به مقایسه این قرائت با قرائت معروف، می‌توان آن را مثالی برای ساختار مورد بحث دانست.

«فَإِنْ عَثَرَ عَلَىٰ أَنَّهُمَا اسْتَحَقَّا إِثْمًا فَأَخْرَانِ يَقُومَانِ مَقَامَهُمَا مِنَ الَّذِينَ اسْتَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْأَوْلِيَانِ فَيُقْسِمَانِ بِاللَّهِ لَشَهَادَتِنَا أَحَقُّ مِنْ شَهَادَتِهِمَا وَمَا اعْتَدَيْنَا إِلَّا إِذَا لَمِنَ الظَّالِمِينَ * ﴿﴾ ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِالشَّهَادَةِ عَلَىٰ وَجْهٍ أَوْ يَخَافُوا أَنْ تُرَدَّ أَيْمَانٌ بَعْدَ أَيْمَانِهِمْ...» (المائده: ۱۰۷ و ۱۰۸). همان‌طور که مشاهده می‌شود، در آیه ۱۰۷ مائده ضمیر به شکل مثنی هستند، اما در آیه ۱۰۸ فعل «يَأْتُوا» و «يَخَافُوا» به شکل جمع آمده‌اند.^۱

۳-۳-۲. به کار رفتن ضمیر جمع برای مثنی

نمونه این مورد را می‌توان آیه «أَنْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَنْزَلَ الْكِتَابُ عَلَيَّ طَائِفَتَيْنِ مِنْ قَبْلِنَا وَإِنْ

۱. برای اطلاعات بیشتر نک: عزيمة، ۷۳/۸.

كُنَّا عَنْ دِرَاسَتِهِمْ لَغَافِلِينَ (الانعام: ۱۵۶) دانست. در توضیح این آیه باید گفت که گرچه در جمله اول واژه «طَائِفَتَيْنِ» به شکل مثنی آمده، در جمله دوم از ضمیر جمع «هم» در واژه «دراستهم» استفاده شده است. مثال‌های دیگر این مورد به شرح زیر هستند:

«وَاوَدَّ وَ سَلِيمَانَ إِذْ يَحْكُمَانِ فِي الْحَرْثِ إِذْ نَفَشَتْ فِيهِ غَنَمُ الْقَوْمِ وَ كُنَّا لِحُكْمِهِمْ شَاهِدِينَ» (الانبیاء: ۷۸). در این آیه نیز ضمیر جمع «هم» دارای مدلول مثنی است و مرجع آن داود و سلیمان (ع) است که در ابتدای آیه ذکر شده‌اند. ابن اثیر این آیه را تحت عنوان «جمع فی اللفظ دون المعنی» آورده و چنان‌که از سخنش بر می‌آید، وی دلالت این ضمیر بر مدلول مثنی را مجازی می‌داند^۱ (ابن اثیر، ۸۹/۳). ابوهلال نیز مدلول ضمیر «هم» را به طور مجازی داود و سلیمان می‌داند هر چند اضافه می‌کند که اقل جمع نزد شیوخ او، «سه» است نه «دو» (ابوهلال، ۱۳۷). سیوطی نیز این آیه را در فصل حقیقت و مجاز، تحت عنوان «فی إطلاقه علی المثنی» می‌آورد (سیوطی، الإیتقان، ۳۷/۲). همچنین فراء پس از ذکر قرائت «و کنا لحکمهما شاهدین» از ابن عباس، این قرائت را دلیلی بر مثنی بودن مدلول ضمیر «هم» در قرائت مشهور می‌داند (فراء، ۲۴۹/۲).

«قَالَ كَلَّا فَاذْهَبَا بِأَيَاتِنَا إِنَّا مَعَكُمْ مُسْتَمِعُونَ» (الشعراء: ۱۵)، در این آیه نیز با اینکه در ابتدا از فعل امر مثنای «اذهبا» استفاده شده، در انتهای آیه، ضمیر جمع «کم» برای خطاب به موسی و هارون (ع) به کار گرفته شده است. این آیه نیز از استشهادات سیبویه برای بحث اخیر است (سیبویه، ۶۲۲/۳)؛ سیرافی ضمن شرح سخن سیبویه، در پاسخ به این اشکال که در صورت داخل دانستن فرعون در خطاب اخیر دیگر مدلول ضمیر مثنی نیست، با استناد به آیه «قَالَ لَا تَخَافَا إِنِّي مَعَكُمَا أَسْمَعُ وَأُرِي» (طه: ۴۶)، در مقام پاسخ برمی‌آید (سیرافی، ۳۶۶/۴). شایسته ذکر است که می‌توان شیوه پاسخ سیرافی به اشکال مذکور را، استفاده از «محورهای جانشینی» در استدلالات نحوی دانست.^۲

سَنَفِرُ لَكُمْ أَيُّهَ الثَّقَلَانِ (الرحمن: ۳۲)، در این آیه نیز از ضمیر جمع «کم» برای لفظ مثنای «ثقلان» استفاده شده که به خاطر مدلول این واژه است.

مُتَكِّينَ عَلَى فُرُشٍ بَطَّائِنُهَا مِنْ إِسْتَبْرَقٍ وَجَنَى الْجَنَّتَيْنِ دَانٍ ﴿۱۰﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا

۱. ابن اثیر تصریحی بر مجازی بودن دلالت جمع بر مثنی ندارد، اما از سخن وی که می‌گوید «و اقل الجمع عند الأكثر ثلاثة، و ذهب قوم إلى أن أقله اثنان» (همان)، همراهی او با نظر اکثریت فهمیده می‌شود.

۲. منظور اطلاق الجمع است.

۳. در مقابل رأی فوق، برخی مدلول ضمیر را موسی، هارون و بنی‌اسرائیل در نظر گرفته‌اند که با این فرض ضمیر مورد بحث در معنای جمع به کار رفته است (احمد بن سلیمان آیوب، ۵۰/۱۰).

تَكَذَّبَانَ ﴿﴾ فِيهِنَّ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ لَمْ يَطْمِئِنَّنَّ اِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌّ (الرحمن: ۵۴ تا ۵۶). محل استشهاد ضمیر «هن» در آیه ۵۶ است. مفسرانی نظیر شیخ طوسی مرجع این ضمیر را «فرش» در نظر گرفته‌اند (طوسی، ۴۸۱/۹)؛ او در ادامه ذکر می‌کند که اگر به خاطر تقدم «فرش» بر «جنتین» نبود، بازگرداندن ضمیر به باغ‌ها در کنار دو باغ مذکور جایز بود؛ کما اینکه برخی مفسران این نظر را ترجیح داده‌اند (طبرانی، ۱۷۹/۶)؛ اما نظر شیخ طوسی خالی از تکلف نیست، زیرا مفهوم «ظرفیت» قابل استناد به فرش نیست؛ چنان‌که در آیه سابق نیز از حرف جر «علی» استفاده شده است. با توجه به ساختار مذکور می‌توان مرجع ضمیر «هن» را کلمه «جنتین» در نظر گرفت. با این تحلیل، جمع آمدن «هن» در آیه، را می‌توان به دو دلیل دانست: دلیل اول اینکه تکرار و با هم‌آیی واژگان مثنی در آیات پیشین سبب به کارگیری لفظ ضمیر جمع برای مدلول مثنی در آیه ۵۶ شده است، کما اینکه این اتفاق در آیه ۳۳ این سوره که سابقاً گذشت و آیه ۷۰ که در مثال بعدی خواهد آمد، نیز رخ داده است. همچنین با توجه به اینکه در آیه «وَلَمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ» (الرحمن: ۴۶)، از «من» موصوله استفاده شده است، می‌توان گفت که منظور از «هن» همه بهشت‌های دوگانه‌ای است که برای «افرادی که از مقام پروردگارشان می‌ترسند» وعده داده شده است.

«وَمِنْ دُونِهِمَا جَنَّاتٍ * ... فِيهِمَا قَاكِهَةٌ وَنَخْلٌ وَرُمَّانٌ ... * فِيهِنَّ خَيْرَاتٌ حِسَانٌ» (الرحمن: ۶۲ تا ۷۰). بنا به نظر مفسران، مرجع ضمیر «هن» در آیه ۷۰، چهار بهشتی است که از دو مورد آن در آیه ۴۶ و دو مورد آن در آیه ۶۲ یاد شد (طبرسی، ۱۱۹/۹)؛ فراء، ۱۲۰/۳)؛ اما همانند شاهد مثال پیشین، در این آیه نیز این نظریه قابل طرح است که ضمیر «هن» لفظاً جمع و مدلولاً مثنی است و به دو بهشت آیه ۶۲ بازمی‌گردد.

«عَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَنِي بِهِمْ جَمِيعاً» (یوسف: ۸۳). ضمیر «هم» در این آیه، طبق نظر قاطبه مفسران به یوسف (ع)، بنیامین و برادر بزرگ ایشان باز می‌گردد (نک: طبری، ۲۶/۱۳؛ نحاس، ۲۱۲/۲)؛ اما برخی مفسران این ضمیر را به یوسف و برادرش بازگردانده‌اند، هرچند تصریحی بر قاعده به کار رفتن ضمیر جمع برای مثنی نداشته‌اند (ابیاری، ۱۴۳/۱۰؛ حسنی واعظ، ۳۱۱/۲۲). مؤید این نظر آیه ۸۷ این سوره است که در آن، امر یعقوب نبی به فرزندانش جستجوی یوسف و برادرش است.

آیه «إِنْ يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا فَاللَّهُ أَوْلَىٰ بِهِمَا» (النساء: ۱۳۵)، در قرائتی توسط ابی بن کعب و عبد الله بن مسعود به صورت «بِهِمْ» خوانده شده است (خطیب، ۱۷۲/۲). فراء در

توجیه این قرائت بیان می‌دارد که از آنجایی که دو واژه غنی و فقیر در آیه غیرمتعین هستند، در نتیجه پس از آن ضمیر جمع به کار رفته است (فراء، ۲۵۸/۱).

۳-۳-۳. به کار رفتن قید مخصوص جمع برای مثنی

آیه «قَالَ اهْبِطَا مِنْهَا جَمِيعًا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ...» (طه: ۱۲۳) را می‌توان شاهد مثالی برای این مورد دانست. توضیح اینکه در این آیه، قید مخصوص به جمع «جمیعاً»^۱ همراه با فعل مثنای «اهبطا» ذکر شده است، در صورتی که برای مثنی، از لفظ «کلا و کلتا» استفاده می‌شود.

آیه فوق تنها آیه‌ای است که در آن قید مخصوص جمع برای مدلولی مثنی، همراه با فعل مثنی به کار می‌رود. اما آیات دیگری نیز وجود دارد که در آن‌ها قید مخصوص به جمع بدون فعل مثنی برای مدلول مثنی به کار رفته است. این آیات عبارت‌اند از:

«عَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَنِي بِهِمْ جَمِيعًا» (یوسف: ۸۳)؛

«قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا» (البقره: ۳۸).

۳-۳-۴. به کار رفتن واژه جمع در حالت اسمی برای مثنی

شاهد مثال این مورد آیه «إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا» (التحریم: ۴) و «وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا» (المائده: ۳۸) است. در آیه ۴ سوره تحریم با وجود اینکه خطاب به دو تن از زنان پیامبر (ص) است، اما از واژه جمع «قلوب»، برای اشاره به دو قلب آن دو نفر استفاده شده است. آیه ۳۸ سوره مائده نیز به همین صورت است و واژه جمع «آیدی» برای اشاره به دوستان سارق یا سارقه به کار رفته است. مثال‌های دیگر این مورد به شرح زیر است:

«قَالَ رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ» (الاعراف:

۲۳). در این آیه که سخن آدم و حواء (ع) را در هنگام توبه حکایت می‌کند، واژه «أنفس» به صورت جمع به کار رفته است. ابن شجری، علاوه بر نقل از گروهی از عرب که در هنگام اضافه دو واژه مثنی به یکدیگر از ساختار تثنیه استفاده می‌کنند و پس از

۱. جمیع از جمله الفاظی است که برای تأکید شیء دارای اجزاء به اعتبار ذات یا عامل و یا هر دوی آن‌ها وضع شده است (شرتونی، ۳۳۵/۴). طبق گفته نحویان این واژه در مقام تأکید معنوی یا تبیین مفهوم حالت استعمال می‌شود.

ذکر مصرعی از فرزددق: «بِمَا فِي قُودَيْنَا مِنَ الشَّقِيقِ وَالْهَوَىٰ»^۱ که در آن «قُودَيْنَا» به شکل مثنی آمده و مصرعی از ابو ذؤیب: «فَتَخَالَسَا نَفْسَيْهِمَا بِنَوَافِدٍ...»^۲ که در آن واژه «نفسیهما» مثنی است، وجه صحیح به کار رفتن این ترکیب‌ها را، استفاده از واژه جمع دانسته و آیه فوق را به عنوان شاهی برای آن ذکر می‌کند (ابن شجری، ۱۶).

«... يَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوَاتِهِمَا...» (الاعراف: ۲۷). شاهد در این آیه واژه «سواتهما» است که منظور از آن، دو عورت است. این واژه در این مثال و مثال بعد، نظیر واژگان «قلوبكما» و «ایدیهما» است که به سبب اضافه یک مثنی به مثنای دیگر، مضاف به صورت جمع به کار رفته است.

«... فَأَكَلَا مِنْهَا قَبْدَتَ لَهْمَا سَوَاتِهِمَا وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ...» (طه/۱۲۱)؛ این آیه نیز همانند آیه فوق است. همچنین ضمیر «علیهما» این نکته را که منظور از «سوات» در این دو آیه «دو عورت» است، اثبات می‌نماید. سیوطی این آیه را در کنار دو آیه مشهور این باب، یعنی «فقد صغت قلوبكما» و «فاقطعوا أیدیهم» ذکر کرده و سپس با اشاره به قرائتی دیگر از این آیه به صورت «بَدَتَ لَهْمَا سَوَاتِهِمَا» که در آن، واژه مورد بحث به شکل مفرد به کار رفته است، قول ابن مالک را مبنی بر جواز استفاده از ساختار مفرد و جمع برای مدلول مثنی در هنگام اضافه به مثنی، ذکر می‌کند (سیوطی، همع الهوامع، ۱۶۸/۱). این درحالی است که طبق نظر نحویان دیگر، استفاده از ساختار مفرد برای مدلول مثنی در این مقام، تنها در شعر جایز است (أبو حیان، ۲۱۰/۱۰). همچنین سیوطی به کار رفتن ساختار جمع برای مثنی در این مقام را نظر جمهور نحویان دانسته و علت آن را کراهت جمع دو تشبیه در کنار یکدیگر معرفی می‌کند (سیوطی، همع الهوامع، ۱۶۸/۱).

«... فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلَأَمِّهِ السُّدُسُ...» (النساء: ۱۱)؛ مفسران مراد از «اخوة» را در این آیه دو برادر به بالا دانسته‌اند (أبو عبیده: ۱۱۸/۱)؛ زجاج بیان می‌دارد بر طبق این آیه همه به غیر از ابن عباس، بر این نکته فقهی که اگر شخص میت دو برادر نیز داشته باشد، سهم مادر از یک سوم به یک ششم تنزل پیدا می‌کند، اجماع کرده‌اند (نک: زجاج، ۷۸۷/۳). شایسته ذکر است که این آیه از شاهدهای مهم کاربرد ساختار جمع برای

۱. صورت کامل بیت فرزددق به این شرح است:

«بِمَا فِي قُودَيْنَا مِنَ الشَّقِيقِ وَالْهَوَىٰ فَيَجْبُرُ مِنْهَا ضُ الْقُودِ الْمَشَقَّفُ» (قرشی، ۴۰۵).

۲. معنای این مصرع از این قرار است: هر یک از آن دو می‌کوشید، جان دیگری را با زدن نیزه بستند.

مثنی است که توسط بسیاری از نحویان و مفسران ذکر شده است (نک: ابن قتیبة، ۱۷۳؛ طوسی، ۲۱۴/۶؛ فراء، ۳۹۴/۱).

«وَأَلْقَى الْأَلْوَابِحَ...» (الاعراف: ۱۵۰)؛ مطابق نظر برخی مفسران مراد از «الوابع» در آیه دو لوح است (ابن قتیبة، ۲۸۳؛ زجاج، ۷۸۹/۳). البته قائلین این دیدگاه برای ادعای خود دلیلی ارائه نکرده‌اند.

«وَمِنْ آنَاءِ اللَّيْلِ فَسَبَّحَ وَأَطْرَافَ النَّهَارِ» (طه: ۱۳۰)؛ طبق نظر برخی مفسران مراد از «أطراف النهار» به دلیل آیه «وَأَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفِي النَّهَارِ» (هود: ۱۱۴)، دو طرف است و اطلاق لفظ «اطراف» بر دو طرف از باب اطلاق جمع بر مثنی است (فراء، ۱۹۵/۲؛ همچنین نک: طبری، ۱۶۸/۱۶؛ ابن عاشور، ۲۰۵/۱۶). مفسران در تعیین دو طرف نهار، در آیه فوق‌الذکر دارای دو دیدگاه‌اند: «سپیده دم و شامگاه» و «هنگام ظهر» که البته این دیدگاه مشهور است و بر این پایه، مراد از تسبیح در این هنگام ادای نماز ظهر است (طبرسی، ۵۸/۷).^۱

«أَذْهَبَ أَنْتَ وَأَخُوكَ بِآيَاتِي...» (طه: ۴۲)؛ برخی مفسران مدلول کلمه «آیاتی» در این آیه را به قرینه آیات «فَأَلْقَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُبِينٌ * وَنَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءُ لِلنَّاطِرِينَ» (الشعراء: ۳۲ و ۳۳) که در آن القاء عصا و نزع ید، دو معجزه حضرت موسی معرفی شده‌اند، و آیه «...فَدَانِكَ بِرُهَانَانَ مِنْ رَبِّكَ..» (القصص: ۳۲) که دلالت دارد که موسی دو معجزه داشته است، مثنی دانسته‌اند (نک: أبوحنیان، ۳۳۶/۷). همچنین در آیات قبلی سوره مبارکه طه نیز که آیه مورد بحث در آن به کار رفته، سخن از دو معجزه، یعنی «القاء عصا» در آیه ۲۰ و «ید بیضاء» در آیه ۲۲ است. البته در مقابل نظر فوق برخی منظور از آیات را در اینجا «معجزات نه گانه» حضرت موسی که در آیه «وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ...» (الاسراء: ۱۰۱) از آن‌ها سخن به میان آمده، دانسته‌اند (طبرسی، ۱۱۹/۷ از قول ابن عباس). همچنین ممکن است بر اساس آیه «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ...» (الجمعه: ۲)، منظور از واژه مورد بحث «فرامین الهی» باشد.

«فَلَا أُقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ...» (المعارج: ۴۰). گفته شده است که در این آیه

۱. عبارت طبرسی در این باره از این قرار است: «فَسَبَّحَ وَأَطْرَافَ النَّهَارِ»، یعنی الظهر و سومی وقت صلاة الظهر أطراف النهار لأن وقته عند الزوال و هو طرف النصف الأول و طرف النصف الثاني و هذا قول قتادة و الجبائی (همان).

نیز واژه «مشارق» و «مغارب» در معنای مثنی هستند؛ دلیل این مسئله را وجود آیه «رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ» (الرحمن: ۱۷) دانسته‌اند (زجاج، ۷۸۸/۳؛ معرفت، ۴۳۰).^۱

«...فإن كُنَّ نساءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ ثَلَاثًا مَا تَرَكَ...» (النساء: ۱۱)، در این آیه، پس از ذکر واژه «نساء» که اسم جمع است، از قید «فوق اثنتین» (بیش از دو) استفاده می‌کند. اهمیت این قید از این جهت است که اگر واژه «نساء» که اسم جمع است ظرفیت اطلاق به «دو زن» را نداشت دیگر قید «فوق اثنتین» برای اختصاص آن به بیش از دو بی‌معنا می‌نمود. بر این اساس می‌توان نتیجه گرفت که عرب عصر نزول امکان برداشت مثنی از واژه «نساء» را داشته، فلذا قرآن برای دفع این برداشت از قید «فوق اثنتین» بهره گرفته است.

۳-۳-۵. به کار رفتن وصف جمع برای مدلول مثنی

در آیه «...أُولَئِكَ مَبْرُؤُونَ مِمَّا يَقُولُونَ...» (النور: ۲۶)، بر طبق نظر برخی مفسران منظور از اسم اشاره «اولئک» و اسم مفعول «مبرؤون»، «عایشه و صفوان ابن المعطل» هستند (زجاج، ۷۸۹/۳؛ ابن قتیبة، ۲۸۴؛ فراء، ۲۴۹/۲). ابن شهر آشوب پس از ذکر این آیه نقل می‌کند که هر چه از واحد فراتر رود داخل در جمع است. او همچنین به عبارت «الرجلان یصلیان جماعة» استناد می‌کند که به نماز دو نفر نیز «جماعة» اطلاق می‌شود (ابن شهر آشوب، ۲۵۱/۲). البته باید توجه داشت که دلالت این آیه می‌تواند فراتر از سبب نزول مذکور باشد و همه مصادیق «طیبات» و «طیبین» را که در بخش پیشین آیه ذکر شد، در برگیرد. مثال‌های دیگر این دسته به شرح زیر است:

«رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ» (البقره: ۱۲۸)؛ در قرائتی از ابن عباس، عوف الأعرابی (قرطبی، ۱۲۶/۲) حسن و سوسی (ابن خالویه، ۱۷/۱)؛ خطیب، ۱۹۴/۱)، واژه «مُسْلِمِينَ»، به صورت جمع مذکر «مُسْلِمِينَ»، خوانده شده است. دو تبیین مختلف در این باره ارائه شده است: ۱. منظور ابراهیم، اسماعیل و اهل ایشان مانند هاجر است. ۲. در اینجا از لفظ جمع برای مثنی استفاده شده است (همان) که در این صورت این آیه شاهی برای بحث کنونی است.

۱. البته برخی از مفسران معاصر از مشارق و مغارب تلقی مفهوم جمعیت کرده و آن را از جنس اعجاز علمی قرآن قلمداد کرده‌اند. ایشان با لحاظ کرویت زمین و اینکه هر منطقه‌ای، برای خود مشرقی متفاوت با دیگر مناطق موجود در کره خاکی دارد، وجود مشارق و مغارب را برای زمین اثبات کرده‌اند (نک: به خوبی، ۷۵).

در آیه «ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ» (فصلت: ۱۱)، همان‌طور که ملاحظه می‌شود، برای «آسمان» و «زمین» که مثنی هستند، از وصف جمع «طائِعین» استفاده شده است. این در حالی است که در اواسط آیه، از فعل مثنای «قالتا» برای حکایت قول ایشان استفاده شد. چه بسا بتوان علت جمع آمدن طائِعین را ضمیر متکلم «نا» در فعل اُتینا دانست. ابوعبیده این آیه را تحت عنوان «مِنْ مَجَازٍ مَا جَاءَ مِنْ لَفْظِ الْإِثْنَيْنِ، ثُمَّ جَاءَ لَفْظُ خَبْرِهِمَا عَلَى لَفْظِ خَبَرِ الْجَمْعِ» ذکر می‌کند (أبو عبیده، ۱۰/۱).^۱

نتیجه‌گیری

«بازگرداندن ضمیر جمع به مرجع مثنی» در آیات ۱۸ حج و ۹ حجرات و «آوردن واژه جمع به جای مثنی»، در آیات ۴ تحریم و ۳۸ مائده، اهمّ شبهات مطرح شده توسط افرادی نظیر هاشم‌العربی و عبدالله عبدالقادی در باره استفاده از ساختار جمع برای مدلول مثنی توسط قرآن کریم است.

در پاسخ به شبهه: «بازگرداندن ضمیر جمع به مرجع مثنی»، از دو منظر می‌توان ورود کرد؛ در منظر اول، وجود اسم جمع در آیات مورد شبهه سبب شده، تا امکان جمع آمدن ضمایر و افعال پس از واژگان مثنی در آیات ۱۸ سوره حج و ۹ سوره حجرات فراهم آید. منظر دوم، استفاده زبان عربی از ضمایر و افعال جمع برای مدلول مثنی است که این کاربرد به نظر برخی نحویان حقیقی و به نظر برخی دیگر مجازی است.

در پاسخ به شبهه «آوردن واژه جمع به جای مثنی»، که با آیات ۴ تحریم و ۳۸ مائده مرتبط است، باید گفت که طبق گفته نحویان، در هنگام اضافه دو واژه مثنی به یکدیگر، به دلیل ثقیل بودن ساختار مثنی و کاربرد کم آن، مضاف به صورت جمع آورده می‌شود. این قاعده در واژگان مورد بحث: «قلوبکما» و «أیدیهمما» قابل مشاهده است.

کاربرد ساختار جمع برای مدلول مثنی به دسته‌های زیر قابل تقسیم است:

۱. «استفاده از فعل جمع برای مثنی»؛ که در آیات ۱۹ حج، ۹ حجرات، ۴۵ نمل، ۳۸ بقره، ۳۳ الرحمن، ۲۳ تا ۲۶ اعراف، ۱۸ سجده، ۸۷ یونس، ۲۱ ص و ۲۲۹ بقره مشاهده می‌شود.
۲. «استفاده از ضمیر جمع برای مثنی»؛ که در آیات ۱۵۶ انعام، ۷۸ انبیاء، ۳۲

۱. همچنین این آیه مثالی برای به کار گیری از لفظ مخصوص به عاقل یعنی «جمع مذکر سالم»، برای غیر عاقل است (سیوطی، همع الهوامع، ۱۱۶/۱).

الرحمن، ۵۴ تا ۵۶ الرحمن، ۶۶ و ۶۸ الرحمن، ۱۵ شعراء و ۸۳ یوسف یافت می‌شود.
 ۳. «استفاده از قید مخصوص جمع برای مثنی» که در آیات ۱۲۳ طه، ۸۳ یوسف و ۳۸ بقره به کار رفته است.

۴. «استفاده از واژه جمع برای مثنی در حالت اسمی»؛ که در آیات ۴ تحریم، ۳۸ مائده، ۲۷ اعراف، ۱۲۱ طه، ۱۱ نساء، ۱۵۰ اعراف، ۴۲ و ۱۳۰ طه قابل مشاهده است.

۵. «استفاده از واژه جمع برای مثنی در حالت وصفی»؛ این مورد نیز دارای سه نمونه است که عبارت‌اند از نور/۲۶، بقره/۱۲۸ در قرائت ابن عباس و فصلت/۱۱.

با بررسی‌های صورت گرفته از کاربرد مثنی در قرآن کریم، این نکته برداشت می‌شود که ساختار مثنی در زبان عربی قرآنی، وضعیتی منعطف داشته و به حالت سیال در آمده است. نتیجه این امر این است که این زبان در کاربردهای گسترده‌ای از ساختار جمع برای مدلول مثنی بهره می‌گیرد؛ آن‌چنان که در دیگر زبان‌های سامی نظیر عبری و آرامی نیز ساختار جمع جایگزین ساختار مثنی شده و نمونه‌های محدودی از واژگان با علامت مثنی قابل یافت است.

منابع

١. قرآن کریم.
٢. کتاب مقدس عبری.
٣. آلوسی، محمود بن عبد الله، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی، بیروت، دار الکتب العلمیة، منشورات محمد علی بیضون، ١٤١٥ق.
٤. ابن ابی داود سجستانی، عبد الله بن سلیمان، کتاب المصاحف، بی مک، دار البشائر الاسلامیة، ١٤٢٣ق.
٥. ابن اثیر، مبارک بن محمد، البدیع فی علم العربیة، مکه مکرمه، جامعة أم القرى معهد البحوث العلمیة و إحياء التراث الإسلامی، بی تا.
٦. ابن انباری، عبدالرحمن بن محمد، البیان فی غریب اعراب القرآن، قم، مؤسسة دار الهجرة، ١٣٦٢ش.
٧. ابن خالویه، حسین بن احمد، مختصر فی شواذ القرآن من کتاب البدیع، قاهرة، مكتبة المتنبی، بی تا.
٨. ابن شجرى، هبة الله بن على، أمالی ابن الشجرى، قاهرة، مكتبة الخانجى، بی تا.
٩. ابن شهر آشوب، محمد بن على، متشابه القرآن و مختلفه، قم، نشر بيدار، ١٣٦٩ش.
١٠. ابن عاشور، محمد طاهر، تفسیر التحریر و التنویر المعروف بتفسیر ابن عاشور، بیروت، مؤسسة التاريخ العربی، ١٤٢٠ق.
١١. ابن عربی، محمد بن عبدالله، احكام القرآن، بیروت، دار الجیل، ١٤٠٨ق.
١٢. ابن عصفور، علی بن مؤمن، المقرب، بغداد، مكتبة العانی، ١٩٧١م.
١٣. ابن عطیة، عبدالحق بن غالب، المحرر الوجیز فی تفسیر الكتاب العزیز، بیروت، دار الکتب العلمیة، منشورات محمد علی بیضون، ١٤٢٢ق.
١٤. ابن قتیبة، عبدالله بن مسلم، تأویل مشكل القرآن، قاهرة، مكتبة دار التراث، ١٩٧٣.
١٥. ابن يعیش، يعیش بن على، شرح المفصل، قاهرة، إدارة الطباعة المنيرية، بی تا.
١٦. ابوحیان، محمد بن يوسف، البحر المحيط فی التفسیر، بیروت، دار الفكر، ١٤٢٠ق.
١٧. ابو عبیدة، معمر بن مثنی، مجاز القرآن، قاهرة، مكتبة الخانجى، بی تا.
١٨. ابو هلال عسکری، حسن بن عبد الله، الفروق فی اللغة، بیروت، دار الآفاق الجدیة، ١٤٠٠ق.
١٩. ابیاری، ابراهیم، الموسوعة القرآنیة، قاهرة، مؤسسة سجل العرب، ١٤٠٥ق.
٢٠. احمد بن سلیمان آیوب، موسوعة محاسن الإسلام و ردّ شبهات اللئام، مصر، دار ایلاف الدولیة، ٢٠١٥م.
٢١. استاذ جلیل، «کتاب المبشرین الطاعن فی عربیة القرآن، أمسلم مصری أم مبشر بروتستنتی؟»، مجلة الرسالة، العدد ٢٧١، صص ١٤٩٤ - ١٤٩٦، ١٩٣٨م.
٢٢. امیل بدیع یعقوب، موسوعة النحو و الصرف و الإعراب، بیروت، دار العلم للملایین، ١٣٦٧ش.
٢٣. بغوی، حسین بن مسعود، تفسیر البغوی: معالم التنزیل، بیروت، دار إحياء التراث العربی، ١٤٢٠ق.
٢٤. حسنی واعظ، محمود بن محمد، دقائق التأویل و حقائق التنزیل، تهران، مرکز پژوهشی میراث مکتوب، ١٣٨١ش.

۲۵. خطیب، عبداللطیف، معجم القراءات، دمشق، دار سعد الدین، ۲۰۰۰م.
۲۶. خویی، سید ابوالقاسم، البیان فی تفسیر القرآن، قم، مؤسسة إحياء آثار الامام الخوئي، ۱۴۱۳ق.
۲۷. دالیا، محمد ابراهیم، موسوعة بیان الإسلام الردّ علی الافتراءات و الشبهات، مصر، دار نهضة مصر، ۲۰۱۱م.
۲۸. درویش، محیی الدین، اعراب القرآن و بیانه، حمص، ارشاد، ۱۴۱۵ق.
۲۹. رضی الدین استرآبادی، محمد بن حسن، شرح الرضی علی الکافیة، تهران، مؤسسة الصادق، ۱۳۸۴ش.
۳۰. رکن الدین استرآبادی، حسن بن محمد، البسيط فی شرح الکافیة، قم، المكتبة الأدبية المختصة، ۱۴۲۷ق.
۳۱. رمزی منیر بعلبکی، فقه العربية المقارن: دراسات فی أصوات العربية و صرفها و نحوها علی ضوء اللغات السامية، بی‌مک، دار العلم للملایین، بی‌تا.
۳۲. زجاج، ابراهیم بن سری. اعراب القرآن، قم، دار التفسیر، ۱۴۱۶ق.
۳۳. زمخشری، محمود بن عمر، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل، بیروت، دار الكتاب العربی، ۱۴۰۷ق.
۳۴. سیبویه، عمرو بن عثمان، کتاب، قاهرة، مكتبة الخانجي، ۱۹۸۸م.
۳۵. سیرافی، حسن بن عبدالله، شرح کتاب سیبویه، بیروت، دار الکتب العلمیة، بی‌تا.
۳۶. سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، الإیتقان فی علوم القرآن، بیروت، دار الكتاب العربی، ۱۴۲۱.
۳۷. -----، تفسیر الجلالین، بیروت، مؤسسة النور للمطبوعات، ۱۴۱۶ق.
۳۸. -----، همع الهوامع شرح جمع الجوامع فی النحو، بیروت، دار إحياء التراث العربی، بی‌تا.
۳۹. شرتونی، رشید، مبادئ العربية فی الصرف و النحو، تنقیح و إعداد: حمید المحمّدی، قم، دار العلم، ۱۳۹۰ش.
۴۰. طبرانی، سلیمان بن احمد، التفسیر الكبير، اردب، دار الكتاب الثقافی، ۲۰۰۸م.
۴۱. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تهران، ناصر خسرو، ۱۳۷۲ش.
۴۲. طبری، محمد بن جریر، جامع البیان فی تفسیر القرآن، بیروت، دار المعرفة، ۱۴۱۲ق.
۴۳. طوسی، محمد بن حسن، التبیان فی تفسیر القرآن، بیروت، دار إحياء التراث العربی، بی‌تا.
۴۴. عزيمة، محمد عبدالخالق، دراسات لاسلوب القرآن الکریم، قاهرة، دار الحدیث، بی‌تا.
۴۵. عوض، ابراهیم، عصمة القرآن و جهالات المبشرین، قاهرة، مكتبة زهراء الشرق، بی‌تا.
۴۶. عيساوى، يوسف بن خلف، ردّ البهتان عن إعراب آیات من القرآن الکریم، المملكة السعودية، دار ابن الجوزی، ۱۴۳۱ق.
۴۷. فاندنر، کارل، میزان الحق، سوییس، دار الهدایة، بی‌تا.
۴۸. فراء، یحیی بن زیاد، معانی القرآن، قاهرة، الهيئة المصرية العامة للكتاب، ۱۹۸۰م.
۴۹. قرشی، محمد بن أبی خطاب، جمهرة أشعار العرب، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۲۴ق.
۵۰. قرطبی، محمد بن احمد، الجامع لأحكام القرآن، تهران، ناصر خسرو، ۱۳۶۴ش.
۵۱. مرزوق، عبدالصبور؛ المطعنی، عبدالعظیم؛ محمد، علی جمعة؛ عمارة، محمد؛ زقزوق، محمود حمدي، حقائق الإسلام فی مواجهة شبهات المشککین، قاهرة، وزارة الاوقاف، المجلس الأعلى للشئون الإسلامية، ۲۰۰۲م.

۵۲. معرفت، محمدهادی، شبهات و ردود حول القرآن الکریم، قم، مؤسسه فرهنگی انتشاراتی تمهید، ۱۴۲۳ق.
۵۳. ناظر الجیش، محمد بن یوسف، شرح التسهیل: تمهید القواعد بشرح تسهیل الفوائد، قاهرة، دار السلام، بی تا.
۵۴. نحاس، احمد بن محمد، اعراب القرآن، بیروت، دار الکتب العلمیه، منشورات محمد علی بیضون، ۱۴۲۱ق.
۵۵. نسفی، عبدالله بن أحمد، تفسیر النسفی مدارک التنزیل و حقایق التاویل، بیروت، دار النفائس، ۱۴۱۶ق.
۵۶. هاشم العربی، تذیل مقاله فی الاسلام، بولاق، مطبعة النيل المسيحية، ۱۹۱۳م.
57. Dror, Yehudit, "Collective nouns in the Quran - Their verbal, adjectival and pronominal agreement", *Journal of Semitic Studies* LXI/1 Spring 2016, P 103 – 137, 2016.
58. Dillmann, August, *Ethiopic Grammar*, second edition, London, Improved by Bezold, Carl, Williams & Norgate, 1907.
59. Fakhur Razi Mohd Rafi, Yayan Nurbayan, M. Zaka Al Farisi, "Syntax Errors in the Qur'an", *Addin*, Volume 13, Number 1, 2019.
60. Gray, Louis, *Introduction to Semitic comparative linguistics*, Amsterdam, Philo Press, 1971.
61. Lipinski, Edward, *Semitic Languages: Outline of a Comparative Grammar*. — Leuven: Peeters, 1997.
62. Moscati, Sabatino, *An introduction to the comparative grammar of the Semitic Languages – phonology and morphology*, OTTO HARRASSOWITZ · WIESBADEN, 1980.
63. O'leary, De Lacy, *Comparative Grammar of the Semitic Languages*, Kegan Paul, Trench Trubner & Co., London, 1923.
64. Rubin, Aaron. D., *A Brief Introduction to the Semitic Languages*, Gorgias Press LLC, 2010.
65. Wright, William, *Lectures on the comparative grammar of the Semitic Languages*, Cambridge University Press, 1890.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی